صورت اجزاء فهرست

مجموعه میر ابوالمفاخر بن فضل الله الحسینی الشیرازی

گرچه در تذکره ها و منابع نام و شرح حال این فاضل ذوالفنون نیامده ولی خوشبختانه در ضمن مطالب اشاراتی دارد که ما را از هر بحث دیگر بی نیاز میسازد. وی از خاندان فضل و ادب و فرزندزاده میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازیست. تولدش را که در سنه ۹۸۸ واقع شده با زایچه نجومی در صفحه ۹۸ آورده تحصیلات مقدماتی را در شیراز و محضر پدر خود و بعداً باستفاده از بزرگان عصر مانند میر صدرالدین و میرداماد و میر فخرالدین سماکی و امثالهم پرداخته و پس از مسافرت شهرهای عمده ایران مانند صدها تن شاعر و هنرمند دیگر عهد صفوی رهسپار هند گردیده و پس از سیر انفس و آفاق و برخورد و آشنائی با شعرا و بزرگان ایرانی و هندی بوطن بازگشته و بنشر معارف پرداخته و بطوریکه محتویات اینمجموعه حکایت میکند و نمونه و نمودار است از معلومات او و شهادت میدهد که از جمله علوم آنعهد و عصر مانند حدیث، فقه، تاریخ، ادبیات فارسی و عربی، نجوم و ریاضی و غیره ذلک بامهره کامل و دانشی بوده و بطوریکه در این اوراق دیده میشود در بحث و غوررسی دستی داشته و با اینهمه پایه در نزد بزرگان و وزراء و مجالس و محافل فضلا و انجمن شعرا راه و جا داشته که آثار برخی از آنان مانند رفعت تبریزی و مصنف طرائف در پایان اشعار که برای یادبود بخط خود نگاشته اند با نهایت احترام از وی نام برده اند. خلاصه مجموعه حاضر که نشان ذوق کاتب و موجد آن و منتخب و عصاره و بهائی است حاوی بعضی مطالب مربوط بزمان اوست که در نهایت اهمیت و فایده است که در هیچ جا ضبط و دیده نشده مانند فرمان شاه عباس کبیر درباره پرداخت قروض و برقراری مساعده و مساعدت علامه میرزا ابراهیم همدانی و پروانه استیصال و قلع و قمع سادات الجدان و فرمان اختیار و سرپرستی که بنام قورمش خان و امیرخان ترکمان که در فهم و درک بعضی وقایع تاریخی بسیار موثر است و مبحث شرح حال مفصل غیاث الدین منصور تعلیم پدر میر ابوالمفاخر که در هیچ جا باین اندازه دقیق و شماره تألیفات او دیده نشده باز اشعار زیادی از شعرای قدیم و آثار بسیاریکه از معاصرین خود آورده در جای خود ارزش بینهایت دارد که برای تعیین یک از صد بلکه یکی از هزار نفائست اینمجموعه انقدر که حال و مجال اجازه میداد و در حضور ارزنده از خرمن و مشتی از خروار است فهرستی در ضمن ۱۰ موضوع و ۸ صفحه تهیه کردم و بنظر [illegible] کاغذ شناسان و ادوات حق اینمجموعه نیست. میر ابوالمفاخر اشعار زیادی از تمام شعرای قدیم مانند سنائی و انوری و فرخی و خاقانی و غیره آورده و بهترین سندیست که در صحت اشعار و انتساب آن بخط یک فاضل از ۳۰۰ سال قبل برای ما بجا مانده است و برای نشر و تطبیق اشعار آنان با اطمینان کامل میتوان ماخذ و مورد مراجعه قرار داد.

فهرست نامه‌های تاریخی پادشاهان که برخی از آنها بهیچوجه دیده نشده است

فهرست نامه‌ها و مکاتبات علما و شعرا و بزرگان علم و ادب

شرح حال شعرا و پادشاهان و بزرگان که از نوشته خودشان یا از روی کتب و مآخذ دیگر میرابوالقاسم نقل و نگاشته

فهرست اسامی رساله های مستقل و کامل ادبی و علمی

۱ – رساله عروض با چند دائره نو که مختوم بعبارت (تم بعون الله تعالی و [illegible] در ایام فیروز ایت [illegible] ۱۰۲۱ ع بالاقل ابوالمفاخر الحسینی) ص ۳۹ تا ۵۱

۲ – رساله تکمیل الصناعه از عطاءالله بن محمود الحسینی که بنام امیر علیشیر نوائی ساخته مختوم برقم و یادداشت میر ابوالمفاخر که با حضور عده ای از شعرا در سنه ۱۰۳۱ [illegible] ۵۲ تا ۶۵

۳ – رساله حقائق الحدائق از شرف بن حسن رامی ۶۵ تا ۷۴

۴ – انتخاب انیس العشاق شرف الدین رامی ۹۴ تا ۹۷

۵ – رساله خواص اسماء الله الحسنی ۱۰۶ تا ۱۰۹

۶ – رساله وجودیه جلال دوانی ۱۱۷

۷ – رساله مرآة التحقیق از غیاث الدین منصور شیرازی ۲۹۲

۸ – رساله فوائد المنصوریه از غیاث الدین منصور [شی]رازی ۲۸۹

۹ – رساله منظوم شاه فضل نعیمی در پیش بینی حوادث آتیه که در سنه ۸۰۰ ه اتفاقات و تغییر سلاطین و جنگها را تا قرن دهم استخراج کرده و میر ابوالمفاخر شرحی در ستایش گفته های نعیمی و حلهٔ اش محمود پسیخانی سرسلسلهٔ طایفه نقطویان نگاشته و مع الوصف این منظومه در هیچ جا دیده نشده و واقعاً درخور دقت و تتبع است که محققین صرف توجه و تعمق نمایند ۳۸۱ تا ۳۸۸ زیرا بعضی از آن اتفاقات بعصر ما نسبت داده اند در صورت اینها قابل توجه و مطالعه است

۱۵ – قاضی یاد [illegible] الدین [illegible] ۲۱۶

۱۶ – [illegible] ۳۵۱

۱۷ – [illegible] ۵۰۲

مطالب و اشعاری که بخط خود شعرا و فضلا نگاشته شده:

۱ – صاحب و کاتب مجموعه میر ابوالمفاخر الحسینی در صفحات عدیده نظم و نثر از طبع خود

۲ – رفیع تبریزی ۴۹۶

۳ – منصف طهرانی ۲۰۶

۴ – محمد جعفر بن میر میران ۱۹۴

اسامی شعرائیکه نام و اثرشان فقط در این مجموعه آمده و در تذکره ها و منابع دیگر دیده نشده

۱ – آقا ملکی تویسرکانی ۲۳

۲ – قطب محمدا ۴۰۰

۳ – میر ابوالبقاء تجلی تخلص برادر صاحب مجموعه ۴۹۲ و ۴۶

۴ – ملا علی دوست اصفهانی ۴۵۰

۵ – شهر قخان قزوینی ۳۹۱

۶ – میر قطب الدین حیدر ۸۰

۷ – قاضی میرک خان کرانی ۱۰۲

۸ – سبب خان نکلو ۴۳۲

۹ – مصطفی خان ولد سبحان ۲۴۲

۱۰ – عزیز کوکه ۹۵

۱۱ – قاضی ربی (رازی) قاضی محمد ۱۷۹

۱۲ – میر عبدالحی ۳۹۱

۱۳ – قاسم کاهی ۳۹۱

۱۴ – خواجه سعدالدین افندی ۸۸

توضیح بعضی مطالب که پس از نوشتن فهرست بنظر نگارنده آمد یا جای ذکرش در فهرستها نبود علی الحال در صفحهٔ یادداشت میشود که در موقع و محل مناسب مورد بحث قرار گیرد

یادداشت :

توضیح: شاعریکه در صفحه ۲۳ اشعارش را میر ابوالمفاخر آورده تخلصش مُلکی بضم میم و سکون لام است چه در این مصرع بهمین طور خوانده میشود دیار عشق را ملک غریبی یافتم مُلکی

۲ – ماده تاریخ از طبع حکیم رشیدی در جای دیگر این قطعه دیده نشده و مربوط بیکی از فتوحات درخشان شاه عباس است سنه ۱۰۰۵ ص ۱۶۵

۳ – شعر معروف (تاج کعبه بودن با سری مشیت) که صورت ضرب المثل گرفته در صفحه ۱۸۴ جزو غزلی از میر سنجر کاشی آمده باید محفوظ بود

۴ – اشعار زیبائی از میرداماد متخلص به اشراق در مجموعه آمده که بسیار نادر و کم و بلکه بعضی اصلاحیه بخط خود اشراق در صفحه ۲۰۷ و ۲۱۰

۵ – ماده تاریخ فوت میر محمد خان سال ۹۶۹ از طبع والد صاحب مجموعه ص ۲۲۳

۶ – اسامی برجهای دوازده گانه از ظهیر فاریابی در قالب ص ۲۲۸

۷ – دو قصیده از علامه چلبی بیگ فارغ تبریزی در مدح حمزه میرزا و شاه عباس دارای [illegible] ۵۴ بیت و [illegible] ۲۳ بیت علاوه از شیوائی لفظ و بلندی سخن در هیچ جا دیده نشده و کمک ارزنده ای به نویسان اشاره و اوائل آن نکرده اند و فقط صاحب مجموعه در سفر هند خود بآن دسترس یافته و آورده صفحه ۱۸۸ و ۲۹۱ و ۲۲۱ و ۲۲۵ تأثیر کلی در شرح حال فارغ دارد که بادشاه هند با اعزاز او را طلبیده و تا آخر عمر در هند بوده و گویا بواسطه قرب با اکبرشاه هندی که دعوی الوهیت داشت متهم بکفر و ارتداد او را الحاد شده – علیهذا این دو قصیده از هر جهت ارزش زیاد دارد و اشعار در خور توجه و دقیق است در این دو قصیده را سلسله در ایران گفته چگونه شده و در هیچ جا از وجود آن مطلع نبوده است

۸ – قطعه صادق بیگ نقاش که در هجو و استهزاء شیخ فیضی گفته در جای دیگر دیده نشده و بسیار جالب است قطعه ۳۶۴ و تخلص اشعار رفیع از میرداماد در ص ۲۰۷ آمده [illegible]

اشعار شاهان شاهزادگان [illegible]

[illegible] کامران خاقان [illegible]

صاحبقران شاه عباس [illegible]

تخلص بوده

بیستون ناله ام [illegible]

گفت فرهاد که فرهاد [illegible]

نواب [illegible]

یکچند بیاقوت تو آلوده شدیم

یکچند [illegible] سوده شدیم

آلودگی بود بهر رنگ که بود

شستیم باب توبه آسوده شدیم

ولهٔ ایضاً

زلف سیه [illegible] بکوشت که سخن میگوید

[illegible] حال پریشانی من میگوید

نواب سلطان محمد خدابنده

چو نقش ابروی او در شراب بنماید

هلال عید بود کز فلک در آب نماید

۱۶۰-۳۹۳

دنباله یادداشتها از صفحه ۱۰

۹ـ توضیح: خاتمهٔ میرابوالمفاخر بر رسالهٔ تکمیل الصناعه بسیار جالبست که در روز جمعه اواخر جمادی الاول سنه ۱۰۳۱ در بالاخانهٔ منزل نواب محراب خان با حضور اشخاص ذیل که از فضلا و شعرای ان عصر بوده از همه را نام برده امیر ابوالبقا (برادر صاحب مجموعه است) و شمسا اقا محمد مومنا و جلالا آقا محمد زمانا و مظفرا امیر محمد [illegible] که بزمی بوده و حضرات دماغ یاری از کیفیات مختلفه بهم رسانیده بوده اند ص ۶۵

۱۰ـ قصیده واقعهٔ فریده میرزا فصیحی در مدح میرزا ابوالحسن و جواب میرزا ابوالحسن که در صفحه ۳۶۷ و ۳۶۸ آمده که یک مکاتبهٔ منظوم است بسیار بدیع و در خور توجه است. هر دو بیک وزن و قافیه میباشد

۱۱ـ اشعار حکیم شفائی در وصف درویش بیات مفرد علاوه بر آنکه در دیوان حکیم نیست از جهت شناسائی عارفی که شخصی بمحول حکیم شفائی هدیه برای اوست بسیار جالب و درخور توجه و [illegible] ص ۳۸۰

۱۲ـ قصیده فصیحی که در صفحه ۳۸۹ آمده و اندرزنامه ایست شاه عباس را که سفارش دهقان مازندران را نموده از حیث لفظ و معنی و موضوع بسیار بدیع و منحصر بفرد و درخور توجه است چه از میرزا فصیحی دیوانی دیده نشده و در تذکره‌ها هم از وجیز اشعار او بعض نکرده اند بنابرین در نهایت اهمیت است

۱۳ـ شرح و توضیح بسیار محققانه یک بیت فتوحی در درباره انوری گفته و صاحب مجموعه میرابوالمفاخر در ابیات فتوحی با استشهاد تاریخ ثابت کرده در الب ارسلان نیست و این تحقیق فاضلانه ما را از تحقیقات علامه قزوینی طاب الله ثراه و استاد محیط طباطبائی طال الله بقاه بی‌نیاز میسازد ص ۴۴۷

۱۴ـ چار اندر چار در صفحه ۴۵۴ نگاشته اصطلاحیست در برای جلاء تیمی بکار رفته مانند همان جا اندر جا و در شعر هم هست و با واژه چرند یک معنی دارد و معلوم نیست کدام از آن دیگری ریشه گرفته است و لغت جرنده و چرا و رودی در آذربایجان بنام چرنداب هست و وجه تسمیه آن معلوم نیست

۱۵ـ بعضی از شعرا هستند که دیوان شعری از آنان در دست نیست و از هر کدام معدودی شعر فقط در تذکره‌ها هست که نوشتن حال شاعر نیست مثلاً ملا اوجی نطنزی که نصرآبادی چند بیت از او نقل کرده و در این مجموعه قریب چندین رباعی و قطعه آورده که ارزش زیاد دارد ص ۴۶۹

۱۶ـ هجویات حکیم شفائی در درباره محمد مومن گفته علاوه بر آنکه در کمتر جائی ضبط شده با این رباعی شامل بعضی لغات و اصطلاحات است بسیار بدیع و درخور توجه و تحقیق میباشد

فهرست منشآت علما و شعرا

منتخباتی که میرابوالمفاخر در موضوعات علمی و مطالب فلسفی از کتب عدیده که بعضی از انها دیده نشده یا در دست نیست گرد آورده

لعله محمد ... [illegible]

ص ۱

[illegible]

(آثار شعرا که نامشان در فهرست آورده‌ام منحصر بهمین صفحات نیست که اشاره رفته بلکه متعدد است فقط برای نمونه نشان یک صفحه معین شده)

محتشم کاشی	۴۱۴	ناظم گیلانی	۲۳۹
محوی استرابادی	۳۲۴	ناظم هروی	۱۸۷
میر محمد	۱۷۸	نظیرا همدانی	۱۵۹
میر محمد یوسف	۳۹۳	نعیمی شاه مفضل	۳۷۸
مسیح کاشی حکیم رکنا	۱۸۰	نقی مسیح علی نقی کمره‌ای	۳۶۴
مسیب خان تکلو	۴۲۲	نوعی خبوشانی	۳۵۵
مظفر حسین کاشی	۳۲۱	قاضی نور اصفهانی	۳۸۴
		میرزا نظام شیرازی	۷۵
مکتبی شیرازی	۳۳۵		
ملک قمی	۲۰۴	واهب میرزا حسن	۴۱۳
مصنف طهرانی	۲۰۶	والد ملا شکوهی	۱۹۴
آقا یوسف بروجردی	۲۰۶	وحشی بافقی	۴۳۷
مشرقی	۱۹۳/۲۴۶	ولی دشت بیاضی	۳۱۱
مؤمن حسین یزدی	۲۹۵ / ۳۰۰		
منطقی	۳۱	یحیی گیلانی	۳۹۸
قطب محمد	۴۰۰		

[illegible]

[illegible]

بابا فغانی

[illegible]

لا ادری خسرو

[illegible]

۹

در میان شیخ و شیخان که سنجیده زبان نماند

در میان حج و عمره ... زنشود

... که میخانه زعمار ... نماند

دل روحانی ... سوز خانقاه ... نماند

جلوه‌ای در چشم ... عشق ...

... در جهان ... زبان نماند

خرقه ... زهر ... هرجا بود دان نماند

... اصل ... محبوب

عدم ... که پیمان ... نماند

آسمان ... عشق ... نماند

عشق جهان ... عشق ... نماند

... جهان ... که جهان ... ماند

... دیده ... جهان جهان ...

دل ... ماند

تو زنام ... نماند

... نام ... نماند

[illegible]

[illegible]

۱۳

[illegible]

کلید از زر و گنج از آهن کند [illegible]

چو آسیا [illegible] آواز

گر انعام او [illegible]

زلف کافر [illegible] دهد

جز او [illegible] کند

اگر ماه زر [illegible] دهد

[illegible]

مولانا شمس الدین محمد ملک دوران بعد از آنکه [illegible] جمال و اتفاق [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] نقل [illegible] و فرزندان [illegible] استغفار [illegible]

[illegible] الله [illegible]

در این جهان فانی نیکو [illegible] و مولانا فضل الدین [illegible] صبح

و مولانا محی الدین و مولانا فضل الدین [illegible] بتعلیم [illegible]

[illegible]

ای [illegible] آنکه [illegible] ستم خوانده ام روز و شب در وجود خود [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] خوانده ام روز و شب در وجود خود [illegible]

[illegible] حاصلی زین کرده در [illegible]

[illegible] کرده ام [illegible] جاده [illegible]

[illegible] کس [illegible]

[illegible] آه از [illegible]

[illegible]

ای [illegible] تا کی [illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

یا علی

۱۰ ۱۹

[illegible]

ثم یا [illegible] والذی [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نامه در عم او وقت | آگاه نهاد من از او است | بودم چو یکی دو لقمه خورد | هم از پی در آب عزم کرد
بس زان نظر نشانه برداشت | زان بر مژه حرمت انجمن یافت | او دل بکجا نعمت آورد | بس نقصان را ان ... کرد
درگاه دمی مژده بساخت | زان جامه سرای ... | مسکین من هم زجور ایام | انگند مرا ... ایام

[illegible]

جنید ... سده دارم | در فصل ... روزگارم | در حصه ... آتش و آب | هم رنگ ... و هم تاب
با او ... آورد | از ... آورد | بر ... | زان ... بالام
... | ... نهاد نام | ... | سالم ... در گرفت
... | از شادی ... | ... | زان جام ... رفت

[illegible]

... تا بنده است | ما ... | از ... | هم ... ندانند
... شاه جامع علم | ... شاه جامع علم | نادیده ... | باکم ... شناس

[illegible]

[illegible]

زر راه دل ما هم زر و هم زرست ... زان گریزد درست [illegible] ... زر بیت [illegible] فراقش فرده ... خاک بیمار [illegible] دره

[illegible] کس نیست ... زر مغناطیس آهن نیست ... زر بیت دو روی طرار ... یکدوی بر یک دو روی طرار

[illegible] ... کان بت [illegible] سنگ [illegible] ... خاقانی را [illegible] ... دیدار زر [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحق که وارث در پیمبر — تاج فرق همه اصحاب
از بعد نبی امام و قرآن — گردون و زمین و فوق و [illegible]
محی الدین امام شریف — قدسی نفس و ملک طبیعت
محمود صفت [illegible] فرمان — و بر [illegible]

[illegible]

چون نام فراق اوست مطلب — سازی ز جهات او مرکب
زین الکنی ز هلال [illegible] — در زیر [illegible] بغداد
از سیر ستارگان [illegible] — وش [illegible]
از [illegible] — بغداد طلب ز صنع [illegible]
بیت از شرف [illegible] بغداد — از صنع ملک [illegible]
بغداد او [illegible] — برکنج [illegible] ز صنع [illegible]

[illegible]

با دارم مهندسی نماید — از شکل اقلیدس [illegible] آید
از دست [illegible] — بر چهره [illegible]
چون کنگره [illegible] — بر کوه [illegible]
چون قوس [illegible] — از ماه [illegible]
بیت [illegible] — چو [illegible]
زورق [illegible] — مهر [illegible]
بغداد [illegible] — جای خلفا [illegible]
بین جرم خلیفه [illegible] — لاف [illegible]
از دار السلام [illegible] — از دار [illegible] ایام
مهدی شده [illegible] — یعنی خلفای [illegible]

[illegible]

[illegible]

بالای ... از لطافت
[illegible]
بالای ... از لطافت

[illegible]

بر رحمت ... قدسی
[illegible]

[illegible]

هر شعر که ... بجا ... رفت
حرف درون او ... رفت
از پرده ... رفت
هیبت ...
این چاره ...
[illegible]
چندان ...
[illegible]
حکمت ...
[illegible]
قرآن ...
گلگونه ...

[illegible]

[illegible]

رو درین وقت ... | می آمد ز غیب ... | در راه چو خشم ... | بر خواجهٔ بزرگ ...

با ... خان ... افتاد | کان خواجه ... افتاد | صدری ... | عدل ... ی

... | چون ... | از ... | ... انور

... | ... | چون ... | ...

[illegible]

هرچه از ذوق ... است | نیلوفر از عاشقی ... است | بستان ز تو ... طیور است | هم صورت ... طیور صورت

بلبل ... | خاکستر ... | قمری ز تو پارسی ... | طوطی ز تو گفتار ...

شد فاخته از تو ... | ... | ساز از تو ... شد | هندی ...

[illegible]

۳۷

[illegible]

گرم سخن تند ... [illegible] — حالش که [illegible] عنکبوت — کان جامه که عنکبوت بافد — از رنگ [illegible] خار بنشاند

گرم ار عذار [illegible] — [illegible] — پس گرم ترم ز عنکبوتم — زان روی [illegible]

گرم ار دو چشم دلبران [illegible] — رو ار [illegible] — [illegible] — گر [illegible]

[illegible]

هر که [illegible] — ای [illegible] — [illegible] — [illegible]

[illegible]

خاقانی [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] ارکان [illegible]

[illegible] سبب [illegible] وتد [illegible] فاصله [illegible]

[illegible] فاعلاتن [illegible] مفعولات [illegible] مستفعلن [illegible]

[illegible] فاعلن [illegible] فعولن [illegible] مفاعلتن [illegible] متفاعلن [illegible]

[illegible]

مفاعیلن ... فاعلن ... مفاعیلن ... [illegible]

... اسقاط ... [illegible]

... فاعلاتن ... فعلاتن ... مفعولن ... [illegible]

... مستفعلن ... مفتعلن ... مستفعلاتن ... [illegible]

... فعولن ... فاعلاتن ... مفعولات ... [illegible]

اجزا مزید دو بار فاعلن

فاعلاتن فاعلن فاعلاتن [illegible] مستفعلن [illegible]

[illegible]

چنانکه خواجه کمال الدین اسمعیل فرماید [illegible]

همچنین بتیمن [illegible] شعرای عجم [illegible]

طرفین [illegible] داره [illegible] نهاده

و مولف گوید [illegible]



ایضا از احزا مزاحف چهار بار مفاعیلن فاعلاتن و اجزا مقتضب چهار بار

اصلافت اجزا منسرح چهار بار مستفعلن مفعولات و اجزا مضارع چهار بار مفاعیلن فاعلاتن و اجزا [illegible] مستفعلن مفعولات و جزو [illegible]

مستفعلن و اجزا مجتث چهار بار مستفعلن فاعلاتن و جزو سریع دو بار مستفعلن

مستفعلن [illegible] دو بار مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن و اجزا خفیف دو بار فاعلاتن و اجزا مشاکل فاعلاتن

مفاعلن

مفاعیلن چون اجزا اسامی هیچ یک ازین بحر در کلام عجم شعری مطبوع نیامده است مثل منسرح مطوی و مضارع مکفوف و مخنف



[illegible] مکفوف و مخنف محذوف [illegible] مکفوف که مسدس الاجزا اند در یک داره نهاده اند

محذوف [illegible] مکفوف که مسدس الاجزا اند در یک دایره نهاده اند و نام [illegible]





این سه بحر که دوبار [illegible] فاعلاتن [illegible] و [illegible] نهاده اند و نام منتزعه کرده [illegible]

چهار باشند [illegible] دایره شعر [illegible]

تقطیع شعر عبارت از آن است که بیت را از هم بشکافند و جدا کنند [illegible] ملفوظ کنند نه مکتوب

[illegible] این سه بحر رابع آن مشتق

موازن افتد یکی از افاعیل [illegible] آن بیت در آن کرده افتد [illegible] و طریق آن است [illegible]

هر حرف که در لفظ آید اگرچه در کتابت نبود در تقطیع مکتوب افتد [illegible] و چون [illegible] ساکنه

ای قدو آفت جهانی مفعول [illegible] قطعه ای قدر [illegible] مفاعیلن [illegible] فعولن وجهان [illegible]

و [illegible] و جاره [illegible] گردن [illegible] داده [illegible] ساکن [illegible] بجانک

ره [illegible] مفعلن فاعلن [illegible] فاعلن [illegible]

است چون جان و جانان و جامع هر سه واو افتاده است این [illegible]

[illegible]

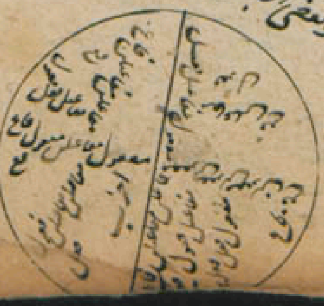
[illegible]

[illegible]

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

[illegible]

مفعول مفاعیل مفاعیل فع
مفعول مفاعیل مفاعیل فعل
مفعول مفاعلن مفاعیل فع
مفاعلن مفعول فعول
مفعول مفاعیل مفعول فع



[illegible]

[illegible]

فاعلاتن مفاعلن فعلاتن

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فاعلاتن مفاعلن مفعولن

فاعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن

فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن

فعلن فعلن فعلن فعلن

[illegible]

نام مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

قافیه حرف [illegible] اول [illegible]

[illegible]

حرف ششم [illegible]

قافیه حرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

... رباعی بنده ... [illegible]

... وصل ... قوافی ... [illegible]

[illegible] قافیه [illegible] روی [illegible] مطلق [illegible] مقید [illegible]

[illegible] روی [illegible] وصل [illegible] خروج [illegible] قافیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] تجنیس [illegible]

اول آنکه [illegible]

خوانند [illegible]

تجنیس [illegible]

چنانکه [illegible]

فلک [illegible]

تجنیس [illegible]

اول تجنیس [illegible]

واقع شود [illegible]

دلا در [illegible]

مانند [illegible]

از دم [illegible]

[illegible]

از آن [illegible]

ای دل [illegible]

[illegible] تجنیس [illegible]

[illegible]

نوع [illegible]

[illegible]

تجنیس [illegible]

[illegible]

اول سجع [illegible]

سجع متوازی [illegible]

[illegible]

[illegible]

قول مؤلف [illegible]

[illegible]

مثال [illegible] است [illegible]

مصراع صدر [illegible] قسم دوم آنست که لفظی در صدر [illegible] آورد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طبع من گر ز قصب بستی سال — طوطیان از شکر [illegible]

[illegible] را برخوان نخی — بعضی [illegible]

[illegible] که در چین [illegible] — نخ عودی [illegible]

[illegible] — حرف [illegible]

بکر فکرم [illegible] — بچون [illegible]

[illegible] — از [illegible]

[illegible] — [illegible]

دین اسلام [illegible] — [illegible]

هم [illegible] چاره کار [illegible] — [illegible]

که از آنجا که [illegible] کارم — [illegible]

[illegible] — که [illegible]

[illegible] — گرد [illegible] طعم [illegible]

[illegible] — که شکر [illegible]

[illegible] — [illegible] العنبر

[illegible] — [illegible] تعبیر

[illegible]

بنا گوهر امید که [illegible] شد | فلک ز سنگ [illegible] بنای خود [illegible] شد

ز سنگ سستی [illegible] طراز گرد | هوای عشق [illegible] دام [illegible] شد

نامه پر از جسم [illegible] | ز بهر [illegible] از الفاظ و [illegible]

نوبهار [illegible] گل [illegible] | حسن [illegible] در [illegible] نکوی [illegible]

ز خطا [illegible] آزرده [illegible] شادی است | وجود [illegible] چشم [illegible] است

بختم [illegible] داند | گر روز [illegible] برایم عید [illegible] است

دم نالهٔ بختم [illegible] | دماغ [illegible] آرام [illegible] است

[illegible] | که [illegible] او است

[illegible] | نیابد [illegible]

[illegible] دل [illegible] | گر [illegible]

چه نام [illegible] از [illegible] | بخوابی [illegible]

[illegible]

کلام علی علیه السلام

[illegible]

٨٥

قال الاستاذ ابو منصور البغدادي [illegible]

السوفسطائية النافون للعلم وحقائق الاشياء والدهرية القائلون بقدم العالم والمعطلة [illegible]

والسمنية [illegible] والطبائعية [illegible]

والفلاسفة القائلون بقدم العالم [illegible] والمنجمون القائلون بقدم الافلاك والكواكب والذين يعبدون الملائكة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والله لدنیا کم هذه اهون علی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم

عراق گوشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٨٩

وصل [illegible] مستغرق [illegible]

[illegible]

الله الرحمن الرحيم الملك المالك السلام المؤمن

العلى [illegible] المهيمن القهار المانع العليم السميع الحكيم

الكريم الحكم الحليم الحق المحصى المحيى

الحنان المنان

المقسط المحسن [illegible]

المنعم المليك [illegible]

[illegible]

رستند همه [illegible]

بیچاره [illegible]

[illegible]

١٠٣٦

[illegible]

[illegible]

والبحر والدولة [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

که چون کمترین بنده بولسد در درخواستگاه [illegible]
و سلک دری [illegible]

[illegible]

[illegible]

در صفت الکوان

[illegible]

در صفت خط — سخن ارباب لطف سنت مشترک میانه اهل علم و خط از نباتات لطیف ... آنند فاما ر[illegible]

روی ... دو قسم کرده اند قسم اول آنکه ... آید و روی ... دارد ... [illegible]

[illegible]

ربّ بحق احمد جدّنا المقدّم مقتدی مفخر شفیع وحاکم

ثم بحق نجلة النجف عارف سرّ من عرف قابل قول لو کشف

ثم ذرّیة سیّد الوری فاطمة کبیده ... قرة لها

مالک کل طالم ... علی ما بیاتم ... بکر

ثم ... الحسنین اولاً ثم ... النقی

سجاد وجعفر ... کاظم ثم علی الرضا ثم بمعدن التقی ثم نقوه النقی

ثم بحق ... فدوه عسکر الشرف بحل مظهر السلف

ثم بحق الخلف واباهم ... انک محسن النعم انت والی الکرم

واعف لنا عن الذم یا صمدی وارحم لنا تقبل الدعا

انت بکرمک المعطا انت ترحم الخطا عن کرم وکارم

ولادت ... در عصر ابوالمعالی سنه ثمان وتسعین وتسعمائه
سرطان طالع بوده قمر در حوت ... در جوزا ... عشر وافق
... سل

تتمه نامه

[illegible]

[illegible]

۱۰۵

[illegible]

۹۱

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

کمتون شدند زنجیر [illegible] | شب آمد خیال [illegible] در دلم | [illegible] نسبت [illegible] | بودنست [illegible] | گر [illegible] با رود آب | کنم بار دیگر [illegible]

[illegible]

نکو دست [illegible] حال [illegible] | [illegible] | زدست نگار [illegible] | دلم کشته [illegible] جانان [illegible] | و حضرت [illegible] | [illegible]

[illegible]

خوش [illegible] بنده [illegible] | هوا بستان [illegible] پاک | در آنکه [illegible] فروز | در ایران زمین [illegible] | [illegible] | هو فصل اندر ایران [illegible]

ندارد کسی [illegible] | در ایران جهان [illegible] | [illegible] | همه جا بوده نابوده [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

... معاویه علیهم اللعنة ... [illegible] ... عبد الملک ... [illegible]

... عمر بن عبد العزیز ... [illegible] ... هشام بن عبد الملک ... [illegible]

... ولید ... مروان ... [illegible] ... السفاح ... [illegible]

... المنصور ... المهدی ... الهادی ... الرشید ... [illegible]

... ابن ولید ... مروان ... [illegible]

[illegible]

... المعتمد ... المعتضد ... المکتفی ... المقتدر ... القاهر ... الراضی ... [illegible]

[illegible]

در آن مقام که بیهوده ... [illegible]
برادر خود میرزا اکادان ... [illegible]
در مقام عاق ... مرده می باشد ... [illegible]
بطالی کرد و در ابریشت ... [illegible]
که بود و دیده او که دیده بان دل ... [illegible]
بعد بمیل کشته شد بعد از آن میرزا اکادان ... [illegible]
سفر اختیار کرد و برجای ... [illegible]
مطلوب ... [illegible]
با همواره مخصوصان میرزا ... [illegible]
میرزا بعد از آن ... معظم ... [illegible]
کلاه گوشه در ... [illegible]
بعد از آن ... [illegible]

[illegible]

هر که او را عشق از شرح و بیان خوشتر است عشق آنکه فرومایه در آن
... زبان ... [illegible]
گر بگویم از ... هزار ... [illegible]
گر بگویم ... [illegible]
... [illegible]
عشق از اول ... [illegible]
عشق معشوق ... [illegible]
هر که معشوق ... [illegible]
ای جفای تو ... انتقام تو ... [illegible]
... [illegible]

در بیان لطائف سر جاوید است

[illegible]

سلطان [illegible]

[illegible]

در قحط و خشک سالی گوید

جهان بها آتش شد از مکه بکر [illegible] / که چون شد برا آتش تر [illegible]
زمین چمن رنگهای زار کم دید / علاجی برای بگردد خورشید
ز شکلی [illegible] شد او مجبور / که [illegible] شد پروانه‌ای دور
[illegible] با عیان [illegible] بلبل / بهم رسیده که شبنم چهره گل
[illegible] زمین بر روی مردم / نمی خندید چو لبهای گندم
دکان آسیا از دانه بی بهر / [illegible] از خوردن [illegible] صائم الدهر
نهادی ناخته در زمین از زنان / بر فقر گرامی [illegible] زن [illegible]
که خصم [illegible] خاری دید / جبال دانه [illegible] گردوی خندید
جهان را داغ [illegible] دام / که بهر [illegible] خار شده دام
به تسبیح [illegible] دانه [illegible] / حدیث ذکر و ورد [illegible]
[illegible] / گوهر شد دانه [illegible]
چو شکل [illegible] بدر [illegible] / زبان [illegible] نظر آسمان [illegible]
نظر [illegible] زمین [illegible] / بیان [illegible]
[illegible] / پس از چندی [illegible]
حدیث [illegible] / دهان [illegible]
جهان [illegible] / که بزم [illegible] کباب [illegible]
زمین پروانه چون [illegible] / خورد و بوی [illegible]
جوانان [illegible] / گرا باشد [illegible]

[illegible]

عبادنا المخلصين

عبادك منهم المخلصين

در تاریخ ... که ... حکایت اهتا دیل رحمه در حوالی ساده
ایالات ... میگوید بر آب گاو ... که اهتا دیل ... اند

[illegible]

... فالاول ... الفضل ... العالم ...

[illegible]

... بجمع ...

... الذي يعقود الاد ...

[illegible]

هم گوید ابو نصر فراهی

[illegible]

و ولیکن از هر جهت هم گران منشم [illegible]

سوال کیست در این حالتم [illegible]

بی سوال و جواب امور روا را [illegible]

تعلقی بندگان شعار و دوم شایست

[illegible]

[illegible]

۱۲۷

[illegible]

چو چون اسود ماه و زهره دو دلی | چو دیده رفت چو روز و چو او و زن | از آتش طلوع خواهم اولا | چو دل [illegible]
بهر بر شاهباز فرطایر | بخوان صنم مرغ شمر | سلیمان وار مهر [illegible] | در ابر قائم دل [illegible]

[illegible]

وزین قلب وجود شود عصر | از نعایم دار آتش خوار و زمن | هم چون [illegible] زاده دل | کنو [illegible] نا فتنه
جو موسیجه هم سرود هوا کنی | جو دم سیجه هم کشتار رومی کنان | هم با قدر دار زنی نا فته قدر | کو [illegible]

[illegible]

یکایک میوه دار با طعم | ولیکن از بسیار لحم میوه کنی | مرادر عاد مخی که گویند | شتری چو خفتان کو مکر کنی

[illegible]

رها نو از جوان دار دو دل | بروت اجتهان دار دو رکن
و وا اندک طلب [illegible] | صبا سیا [illegible] زنی [illegible]

[illegible]

صفت [illegible] ایران گوهر [illegible]
زبان مبارک [illegible] لطف [illegible]
زده نقره [illegible]
کاسه [illegible]
[illegible] وجهد الدین [illegible]
حقیقت [illegible] عالم [illegible]
صاحب [illegible] وصدر [illegible]
علما و جهان [illegible]
کاسنان [illegible] رکابم
بخش [illegible]
کرنا [illegible]
حبش [illegible]
گر صحن [illegible] اعضا
[illegible] نطق
مالک الملک [illegible]
وصل صدف خاقان بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۳۹

از قدره حیفم باد بارم | چون بادهٔ و قدره فسرده دارم
از گرده برسم عاشقان گل | گلی بسپهر بوی خاک
از ضعیف عاشق اسپارم | این دو زرده آتش از سوز
از طینت عاشق اصفیام | در جیب مطلع شب و روز

[illegible]

[illegible]

برتف زبان گنج او خورد | دست هم از قلم قلم کرد
قانان هر کاکه بستند | همچون هر بریده دستند
سدف عظیم پاس | باجرخ ظل اطلس
زان خون که بزرده اورنگ | کرم قفس نهنگ ترا
زان خضر خوردن تمام او تافت |
کلکو داوری ... | همچون دریا ...
اسکندر ...

[illegible]

مهر بنفشه آسمان است | دجال نگاه صفاهان است
مهر ... در اصفهان ... | دجال ...

[illegible]

[illegible]

از پهلوی ... کمال دیده | بس پهلوی چون ... دیده
از ... | بس گرده ز ... در
از ... گرد | بس بروی ... گردد
امروز ... | و بین قوم ... دشمن
چون ... | ... بهر
هر کو ز شعله ... | از ... دست

[illegible]

... نور خوارست | سر حرف ... نور خوارست
... | نوری ... اصل نوری
... | بر ورده ... حال
... | صدره ... منظور کس
از ملی ... آسمان | چون وحش ... عاقل
چون ... از جهان زاد | ... افتاد
از حافظ وقت ... | وز ... زیاده
خواهش ... | ور خواهی ... ان

[illegible]

۱۳۹

۱۳۱

[illegible]

دور از تو بسکه گریه نمودم ز تاب تب　　وز آب و گل گداز دو دوری ز تاب تب
بازآی کز فراق چنان [illegible]　　از آتش [illegible]

از شب تیره تو دادم شب [illegible] امید　　وا فزود نیاز [illegible] تو [illegible]
بنشستم و بر بخت سیه گریه [illegible]　　تا از شبنم سپیده صبح دمید

شبها که به بزم [illegible]　　دیدم روز از سینه آه [illegible]
تا گنج [illegible]　　خاکستر دل که بر سر [illegible]

از میکده [illegible] دگر　　در طارم [illegible] آسمان دگر
گر قسمت [illegible]　　از رشته آه آسمان دگر

شبهای آه صبحگاهی رفتم　　در راه غمت چنانکه خواهی رفتم
ای زلف تو در [illegible]　　این [illegible] سیاهی رفتم

خورشید [illegible] آسمان [illegible]　　وین گل [illegible]
[illegible]　　این غنچه [illegible] آسمان [illegible]

دل [illegible] برخون جبیند　　گل [illegible] کلگون جبیند
چشمی که [illegible] جبیند

از دیده خود اگر فتادم [illegible]　　[illegible]
دور از رخ او [illegible]　　خاک [illegible] دل از صحراه
در لشکر مژگان [illegible]　　با آنکه [illegible] سپاه

[illegible]

[illegible]

بیاد که زبان [illegible]　　[illegible] ستاند
[illegible]　　تا فتح [illegible] نام
در کوش [illegible] علام　　[illegible]
تو [illegible] نظام　　[illegible]

[illegible]

[illegible]

از روای حلقهٔ شکسته چنته بر دامنم — ز آن نگنجم در رسم اگر گرد از داران

[illegible]

دل هر خواهم داد و یکی ... بند آموزد را

پیش ... دیوار ... [illegible]

[illegible]

لا عدم ... [illegible]

صد فلک ... [illegible]

نام ... [illegible]

فاطر ... القدس ... [illegible]

رونق باطل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۷۰ ۱۳۹

[illegible]

[illegible]

سلامت همه جا باد ز اسیران عشق   خلاصی مجست اسیران عشق العذی   دم نقاشه و چشم [illegible] خلاص

[illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible] که آتش [illegible]   چو زاهد [illegible]

[illegible]

۱۴۵

... اجل قدر ...

[illegible]

بجای پشم اندر سر خار

بجای چادره خار اجوبطرق

شده مولوزنه و پشیده جوفا

۷ ابتدر ... نماری

[illegible]

جه بود از صوم مریم وقت اصفا

چگونه رست از گل مرغ عیسی

[illegible]

چکونه رست از کل مرغ عیسی

چکونه علت

سم الله خر با سک جشم و مهره

[illegible]

قلت ... الذي الناس ... عقلا يا ادم القدم ... [illegible]

... فرأيتم ... ابا عبيدة قلت ... اول الليل ... [illegible]

... النهار ... ما نحن ... عبادي ... [illegible] ... المعروف

... فقتلوا جميعا ... النهار ... [illegible]

[illegible]

۱۵۷

ه از لعل لبان چشمکی مال تو فارغم
تا جان بود بصورت ابیات جان جو اصباح

ه روز محشر که خط از سر تو خواهد کرد
دل جدا شکر تو و دیده جدا خواهد کرد

ه دل و جان در دستی که بر فدای تو شوم
هر که باد در تمنّای خاک تو شود

بهر جای تو [illegible] واقع [illegible]
سیر از تیغ [illegible] تماشای نگاه تو شود

خوش ادا [illegible] از لطف ادا [illegible]
خوش ادایان [illegible] ادای تو شود

[illegible]

ه برای هم نگاه [illegible] خواه تو کردم
هزار بار دیگر دست نگاه تو کردم

لبات زدو [illegible] کان [illegible] خزانه
زدود زبان ما باد دولت دارد از زمانه

جهش گفت و افکار روی نگاه
زمانه گرد که زود زمانه باد سیاه

بتو [illegible] زهر [illegible] نگار [illegible]
لبم حلاوت [illegible] ز زهر حسد خاطر خواه

[illegible]

از آن لطف که [illegible] هزار سوزن الماس در [illegible]

[illegible]

خسرو ار تیغ حسن [illegible] عشق [illegible]
ما حریف [illegible] حسن جوانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

عید جوانی در آمد مخسب
تا نان اگر آتش نشاند ز تو

روز [illegible] آمد مخسب
آب کبابا گر نشاند ز تو
[illegible]

تا بشکنی ما را دوی آب حیات
[illegible]
[illegible]

[illegible]

برسنده بصد زادان شاه
رفتند بسان نخجیرگاه
بیابان بیاراسته ده شتر
نشستنگه شاه بهرام گور
صد اشتر همه بار ... مشک گران
ابا بازداران ...

۱۶۵

تاریخ فتح قلعه

۱۰۵۵

١٦٧

لا تقل فرز ولكن فرز مان
غرة الداعي ويوم المهرجان
[illegible]
[illegible]
لا تقل فرز ولكن فرزمان
[illegible]

[illegible]

وفي خطبة له عليه السلام بعد انصرافه
من صفين

أحمده استتماماً لنعمته واستسلاماً لعزته
واستعصاماً من معصيته وأستعينه فاقة
إلى كفايته إنه لا يضل من هداه ولا يئل من عاداه
ولا يفتقر من كفاه فإنه أرجح ما وزن وأفضل ما خزن
وأشهد أن لا إله إلا الله شهادة ممتحناً إخلاصها
معتقداً مصاصها نتمسك بها أبداً ما أبقانا وندخرها لأهاويل
ما يلقانا فإنها عزيمة الإيمان وفاتحة الإحسان ومرضاة
الرحمن ومدحرة الشيطان وأشهد أن محمداً عبده ورسوله
أرسله بالدين المشهور والعلم المأثور والكتاب المسطور
والنور الساطع والضياء اللامع والأمر الصادع
إزاحة للشبهات واحتجاجاً بالبينات وتحذيراً بالآيات
وتخويفاً بالمثلات والناس في فتن انجذم فيها حبل الدين
وتزعزعت سواري اليقين واختلف النجر وتشتت الأمر
وضاق المخرج وعمي المصدر فالهدى خامل والعمى شامل
عصي الرحمن ونصر الشيطان وخذل الإيمان
فانهارت دعائمه وتنكرت معالمه ودرست سبله
[illegible]

[illegible]

ستا سر عالم همه گلستان کرد   ما یار دوست بیار آوردم

[illegible]

[illegible]

شکایت من [illegible] شد فراق بیهوده‌ای سوی [illegible] نهند و بسیار کی گشت و فیل [illegible] حسد [illegible]

[illegible] چو کله زران بگشاد دکان‌ها [illegible] مرتد کرد و طعنه اورا [illegible] لطف و [illegible]

[illegible]

[illegible] چنان [illegible] که قفل از در [illegible] بی هوش تنم [illegible]

[illegible] گر کلاه شادی را آسمان افکنم

[illegible]

در عشق کاملی آید یادم که در دو عالم صد مراد یابم [illegible]

[illegible]

ناله [illegible] اما تراکم [illegible] از صد [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صفاهان

[illegible]

کرده قصاد بس عقوبت هداد — آن بنه نیست زاد و لابد صفاهان

این سکوت حکم بازگوید مصر را — آری مصرا روستایی

بیت صفاهان الف فرود دول — تا جو ... جانکن صفاهان

گرچه صفاهان جواب ... کرد — هیچ یکی کم جوابی

خط شروان که نام دارد شد — گر نحوی ... تعالی

با نقد حجره چون خواجه ... — بازرد و کانه کیم دعائی

مسجع محکم منظم و نثر نباشد — ... کم ...

از دم صفاهان فی‌ات ابداد

بر صف ... صفاهان

۱۸۹

از صفای [illegible]
شاید که [illegible]
[illegible]
[illegible]
در راه [illegible] کرده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از رسن [illegible]
هر گه زردی [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible]
[illegible]
نظم که [illegible]
[illegible]
بر روی [illegible]

[illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از رسن [illegible]
ای صد [illegible]
از رسن [illegible]
از طبع [illegible]
[illegible]
[illegible]
در جمله نظم [illegible]
[illegible]
از طبع [illegible]
اندر [illegible]
گرده [illegible]
از لطف [illegible]

از رسن کوی تو [illegible] زلفهای [illegible]
[illegible] باده [illegible]
سلطان [illegible] گرداون [illegible]
نعلین [illegible] سکندر [illegible]
همت [illegible] زده فلک [illegible]
از چشم [illegible] خاک [illegible] کوثرش
خم کرده [illegible] کعبه [illegible]
برناف خاک [illegible] زده [illegible]
یوسف [illegible] آب [illegible]
تا هم [illegible] آب [illegible]
بوده [illegible]
سمعا و طاعه کعبه [illegible]
پوشیده حله [illegible] نهاده [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وان [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

تاریخ جلالی که مبنی بر ... است مبدأ آن اول سلطنت
جلال الدین ملکشاه سلجوقی است بعضی از تواریخ ...
... که ... از ... بسیط ...
... و چهار روز ... تاریخ ...

اگر به زخود گلی ... گل ... باز ...

اگر جوانی ... تا ... آلوده ام

[illegible]

گفت آری اگر خواهم از گناه باز ایستم تو میتوانی گر گناهم بیامرزی گفت آری امید داری که مرا از تو کی ترسم

و بفضلی که از اینست تو امید میدارم ازین عمر باز بدار بفضلی که ازینست امید داری که مرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

از لب لعلش شکری ... که رسید بگرار

... که از آنجا مده

ضعیف شده بود در ... راه گذار جنب

گفت اگر او ... ز راه بردم ...

[illegible]

تنفس کردم ...

[illegible]

فردوسی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شمع ... [illegible]

اگر شمع سردار در صبح [illegible]

[illegible]

گر چه صبح ... [illegible]

زان کس ... [illegible]

دران هم جمله ... [illegible]

سوال ... [illegible]

کشودم دل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ار رحمان یار را ... نو صد ده ...

[illegible]

سال ...

[illegible]

با جمال ...

[illegible]

از ... ده ... آفتاب

... زیبا جان

... ده ...

از ... ناز ... ستان

...

ابر دو بهار ...

...

از نقش ... اقالیم

... مصحف ...

شام ... جمال دارد

... مه ... جمال دارد

...

وصل ...

...

[illegible]

خطبهٔ دیوان ملک الکلام خواجه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم   فاتح الابواب ربانی نعیم   فاتح هر فاتحه نام او   ناطقه را گوش بر پیغام او

بهترین نوای که هزار بستان زبان در گلستان دل آن سراید ستایش معبودی که موجود مطلق است   خداوندی

که دانش بخشان است   بهشتی نعمت داره محالات   بیشترین ارزنجی که طلاطم شکرهای ناطقه در بیابان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

صفات ... والفوز ... الکمال ...

جلد

جلد

جلد

جلد

جلد

[illegible]

میرزا شاه قوام الدین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهر کجهای دلت [illegible]

[illegible]

چنبر رسیدم باده [illegible] از تف [illegible] با که دروازه [illegible]

[illegible]

حرف [illegible] از دوران [illegible] باتیغ و زبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوانان گر گردید و دوام   که نبود بس جهان تمام
نام هر دو از کرده بر آتش   داد به یمن یکی بیابان بس

[illegible]

وذکر الکلیسة الکبرى اذا کنت

[illegible]

یا حاملا للبید الوزیر منوطا فرق القمیص بغند حلت حلیلا ما بالها ذلت وکانت عزیزا

تقضی مقبر و تعز ذلیلا مهلا فتلک یمین نعود بطبها یذل النوال و ظهرها تقبیلا

[illegible]

بلبل بستان دین گزنده گلهای او
بازوی رأی زرنده نظام الدین اولیا

[illegible]

خواجه ملت صفی الدین عمر در بند ... انکه بود دوره ... در او قالبی
مشعل ... مشرق امام مغرب ... ز ... عرش ... کرسی ...

[illegible]

بیک ادائی که او صد بکرد شاه شهید
نگاه ... از ... ادای وجود

زهی خجسته ... شاد و
بدین طوطیه ... صاحب و

به آن خدائی که اندر سرای ...
بجوره کاری که ... بندگی کنی

خیال ... دل و دیده
... صنعت ...

[illegible]

صدقت ... برآید زکوه ... صدا
نگرده ... بنده ... اصفا

[illegible]

اگر نه ... ام حرف ایام
شکار ... خواهم ایرا
... زدم ...
ورخورد زبرای خود ...

کرما ... دره ...
بالو ... زمانه ...
چون ... ملال ...
... عنکبوت ...

[illegible]

از بس طعنهای حسودان ...
زان ... بلبل ...

ملکان ... گرم و ...
... خواند و ...

بی صحن ... طوطی ...
اگر ستوم مجبر کنی خاک بکند ...

[illegible]

پروانه که عرق گرم بوسه [illegible] | سوزش عشق [illegible] | کند ای [illegible] و فتاده دیده خونین | با قد چو نخل [illegible] | بگریست که [illegible] | هر کز [illegible]

سوز ابدی داده عطش | و انگه بعدم [illegible] | سوزی که ز وحیات خیزد | [illegible] | [illegible] | [illegible]

[illegible]

سکی برافکند [illegible] | بر سنگ ز [illegible] | محزون شده با [illegible] و دل ریش | خرم با مید گشتن [illegible] | رکحر [illegible] از دل افکار | از گریه او گرفته رنگار

چیزی [illegible] | بر جهت شده حلقهای زنجیر | [illegible] | گرد از رخ زرد [illegible] | محزون [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

معافان مع... از ره لطف و کرم   تا شنها ... داد ... سوار گشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت

رابعه در راه کعبه هفت سال | گرد پهلو رفت تا شد در جلال

چون رسید نزدیک حرم آمد بکام | گفت آوخ ... [illegible]

قصد کعبه کرد در روز حج گذار | شد همی عذر زنان آشکار

بازگشت از راه و گفت ای ذو الجلال | راه تو دادم به پهلو هفت سال

چون شدم امروز بازار حسنی | او نکند در رهم خاری [illegible]

با مراد در خانه خود ده قرار | یا نهاد در خانه خویشم گذار

تا نباشد عاشق چون رابعه | کی شناسد قدر [illegible]

با تو بیکرد می در این فصل | موج زنند دار د [illegible]

گر ازین گرداب سر ... | هر زمان [illegible]

بوی [illegible] | می بسوزد [illegible]

حکایت

بود در گنجی یکی دیوانه‌وار | مست او شد [illegible]

گفت می‌بینم [illegible] | مست [illegible]

هرکه او ... سر به آن جانان بود | عشق ورزیدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همچو سوزن تا ... بد اندیشی ترا
مرد و همت در جهان ... افتاده اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همیشه پاره‌ای را بود ز تیغ نعال   که ابر اصل افتاب جود و سخا   که ابر عصد ازدهای انتقام   همیشه مجلس انس تو [illegible]   همیشه درگه آن [illegible]

[illegible]

[illegible] دست زر [illegible]   زلف معشوق گرفت بوی نشان   زروی عاشق برده [illegible] زرد [illegible]   میان جوی [illegible] شد از آب [illegible]   [illegible] رجبی [illegible]

[illegible]

بود هر یکی نقطه عالی   نیاورده [illegible]   بجا بنشین و مادام اشارت [illegible]   بهشت از بساطش عبارت بود   برافروزد از جام [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible] غریب کسان [illegible] خود را نام   کز شاه [illegible] احوال   غلط کنند که کس در جهان [illegible]   نرفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

سر از البرز برزد قرص خورشید
چو خنجر آلوده درهای ... زنگی
بکردار چراغ نیم مرده
که هر ساعت فزون گردد بی روغن

رفیع البنیان و صادق الظن ... علی ابن عبدالله عادل

مرا گفت ای ستمکاره نگارم ... بلا کاشیده ان کردیم عادل ... صد از انم که باز آی ز بانه ... صد انکاری که باز آید تو اوان

حکیمان زمانه رت کنند ... که عاقل کرده اند عشق جاهل ... چو برگشت از ان کوی معشوق ... نهادم ...

نشستم از برش ... بجست او ... چی زنیم ... بیابان ... چی کردیم ... منزل

۲۶۷

[illegible]

مسعود سعد سلمان

[illegible]

ملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

عمق بخاری

[illegible]

[illegible]

... الاحوال ...

... وقد روى الشيخ الجليل ... جعفر ... الصادق عليه السلام ...

[illegible]

[illegible] ولكن [illegible] نفعه [illegible]

[illegible] للناس على ظلمهم [illegible] ان ربك لذو مغفرة [illegible]

[illegible] ان ربك لذو مغفرة للناس [illegible]

[illegible] قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله [illegible]

[illegible] قال الامام جعفر بن محمد [illegible] لا تقنطوا [illegible] المعد [illegible]

قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم [illegible] ان الله يغفر الذنوب جميعا [illegible]

ولسوف يعطيك ربك فترضى [illegible]

رحمته ووفور مغفرته [illegible]

في الارض وسياق [illegible]

يحصل له [illegible] الحصاد [illegible]

وصرف [illegible] والايام [illegible]

[illegible] والقلع الارض والابار [illegible]

[illegible] بتنقية الارض من الشوك والاحجار والعباء [illegible]

۲۷۹

نه هم کس از و شاد ان دست | که داند توان [illegible]

دگر باره [illegible] | گریزان [illegible] سوی [illegible] دوستان

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | روان کرد [illegible]

[illegible] | [illegible] گرد

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

نشسته [illegible] | [illegible]

[illegible] | جهان [illegible]

ارسطو [illegible] بکام | [illegible] جام

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] جام را | [illegible] جام را

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

مخالف [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۸۵

۱۴۰

في موضع [illegible]

[illegible]

الحياة وكنوز الاولياء مخبوءة [illegible]

[illegible]

بار منت [illegible]

[illegible]

المحيط من حيث انه محيط السليم عن جميع الايرادات الواردة على البعض عن اكثر الايرادات الواردة على السطح

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

با ابنای السفینتین ... بالادوار ... ولکن ... [illegible]

[illegible]

اذا اجتمع الآفات فالبخل شرها
فلا تحسبنه وعد اذا كان كاذبا

وشر من البخل
ولا خير في قول اذا لم

۳۹۵

[illegible]

... هذه الاحكام ... الظلمة ... اصل ... النور ... العقارب ...

[illegible]

... وحده ولا شريك له ... الصحابة والتابعين ... الائمة ... والموفق بقول الحق ...

[illegible]

وقال غريب لامرأته وقد رآها مع رجل ويكلمها ام العلقة الباب ... كيف ترى ... انك ...

امرأة ... رجل فاستنزحها ... اخذ ... امرأته ... فقال

في اللواطة ... امير المؤمنين عليه السلام ... وذلك ... سقط ... وقال

قد اعزه فلا تعصه الايزار البيت ... ليد ... ومكحور العين فقال

لست ... بل الولدان المخلدين وقيل ... اللواط ... تعالى

السبجي والسشي قال الشاعر انما الدنيا طعام وشراب وعلام فاذا فاتك ... السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... وانت مستغن عن افراحه فانك لا تقبل الا ... الموت آخر قائم

بن زيد ... الشيخ قد اتت عليه ... وخمسون سنة ... اعتدال الجسم

ونضارة اللون ... فقال ... لا ارى ...

الجميل بسبب ... فما ... منها ...

ولا ... مكروه ولا ... لبطني طعاما ... ولا اشرب ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ودخل ابو مسلم على السفاح في مجلسه وسلم عليه فطرح له متكأة وابو جعفر قريب منه فقال يا ابا مسلم هذا ابو جعفر فقال

[illegible]

[illegible]

عنوان [illegible]

[illegible] وصل [illegible] و مالکیه [illegible]

سید خلیل الله و سید فضل الله و سید [illegible]

که تنخواه و اخراجات دیوانی [illegible] [illegible]

و اخوی [illegible] آقا [illegible] و اغا آقا محمد جواد [illegible] دارد [illegible]

که [illegible] رمضان المبارک است [illegible]

مطالبه [illegible] دستور معمول گردیده

[illegible] سید خلیل الله که تنخواه [illegible] بموجب طومار [illegible] [illegible] [illegible] محمد جعفر

[illegible] و دیگر نزد مخدوم میر محمد جعفر است [illegible] دیگر نزد [illegible]

مبلغ چهار [illegible] از دینار [illegible] میشود که [illegible] خوراک

از مالکان میر محمد جعفر [illegible] ساله [illegible] و از [illegible] خرج [illegible]

مرحوم مذکور [illegible] و آقا [illegible] و آقا جواد [illegible]

[illegible] که در [illegible] مذکوره نوشته شده و جمع [illegible] نموده اند

بنجه مرحوم [illegible] که بعد [illegible] چهار [illegible]

که [illegible] مقرر است [illegible] دینار [illegible]

[illegible] پاره و [illegible] باید که [illegible] معمول [illegible]

مغفور آقا [illegible] دینار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

مولانا سحابی استرآبادی

[illegible]

[illegible]

ملکیت ... بهای عظام ...

مولانا جامی علیه الرحمه

...

کلک ادوات روان در ظلمات

درظهر اگر نه خضر آب حیات

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] العالمین [illegible]

[illegible]

۳۲۵
۱۴۰

[illegible]

به یزدان گرای و به یزدان پناه [illegible] خرد داده او [illegible]
بکردم همی جز ثنوان تو [illegible] نیارم که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نهایه آنکه دوستی [illegible] از [illegible] آگاه شود چون دانسته که [illegible] در پرده خدمت شاهی [illegible]

دستور العمل سلطنت صوری و معنوی را آداب [illegible] شاهی [illegible] از پادشاه [illegible]

زحمت داده [illegible] [illegible]

آداب [illegible] [illegible]

اکنون که [illegible] والده ماجده ان قدسی نژاد را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شده جلوه گر چون خرامان تذرو غلام قدش گشته آزاد سرو

[illegible]

[illegible]

شهد الله انه لا اله الا هو

[illegible]

الارادة المتغيرة

[illegible]

كان فان الشيء [illegible]

وكل واحد منهما [illegible]

[illegible]

[illegible]

دام ظله العالی

[illegible]

فی تاریخ مولده و وفاته صلی الله علیه و آله

[illegible]

وار طبقات مؤرخ ... امام محمد ...

الحی الی انش ... در ... اول ...

۳۶۱ سنوی المولوی فی اساس
بتحریم وتعلیمهم

علیهم ثیاب السندس
فاضحک الارض دمع السحاب

ار بود که گریه ابر خنده اوست
ار خنده اگر گریه ابر بپل خنده

[illegible]

[illegible]

ازو گل که را آمیز دوران	برآمد نهر خدیشه وان
در نشاط دمان دیگر زدوان	جشم زعراق مقصد جان
دیدم فشان ز هفت بستان	هر هفت دلائل گلستان
هر ماه دو عید دو بار بس	هر سال چهار نوبهار بس
خورشید ان روز بغ نهاده	هندوستان ان اثر فرو داده
گلها همه ز هفت رنگ ساقی	یکباره ز هفت رنگ طاقی
خاک انعتان ز نشوه جوارده	

[illegible]

۲	۷	
۵	۵	
۹	۳	

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بس من و الهزره گشت بر زبان جوشی — بالشکان ز داغ کمم بر سر آب

از خوشی ... رگ ... زنگار دل مصر — دیگر درزد در قلعه شکوه زهر ناب

خود زند ... کعبه ... رحمی ... قدم — شهدات دردناک ... وفا عتاب

چون شاه صفدر بان شده ام ما قسم حرام — اما ز زلف دوست ... آیه و کتاب

از قسم نغمه مهر و وفا ... زنند — شرمنده هستم ز ... شیخ

[illegible]

۲۶۹

درکنار دست وصال در داده خوان اندا حته

[illegible]

چون صبح ... قدم در ربع و ورت
... سکوفه شود از نسیم صبح
... کلمه الیعات تو
آنرو ... سکوه ... رسد
زینها جمع ... کرده ام کلمه
کو ... بسان کلمه ارد و ... کند

باشد ز نسیم صبح خود در لطف و در عتاب
نه زلف دلبرم که در آرام ... و تاب
شاید که از سوال مقدر بود جواب
خود کو جواب شکایت در باکند کتاب
کویم ز قیمت ... دقیقه باب
امروز ... مختصر ... اول

[illegible]

سلسل ... آمد ... فانی
... داده ... ز
... هر ... اردو
... آدم ...
باده ... شد ... عمر ... از دو
در ... فردا ... روز ... بود
... سنبل ... کند
در ... او ... کند
... سوده ...
... ترکش ...
... مقصود ...
... معطر ...

[illegible]

صدر الدین محمد ... استاد ...

علامه ...

قوام الدین ...

میر صدر الدین محمد ...

خط استاد ...

اعلم امیر جلال الدین ...

در بیوت ...

...

ولا تقربوا ...

بقیه از ص ۳۷۷ که ابتدای مطلب [illegible]

[illegible]

… از زبان … [illegible]

… و عمده آن [illegible]

و حالا سرآمد … [illegible]

حضرت علامه مولانا عبدالله [illegible]

۳۷۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۸۱

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والجنة للموحدین والنار للملحدین ولا عدوان الا علی الظالمین ولا اله الا الله احسن الخالقین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین

اما بعد اوصیک یا شیخی ومعتمدی وفقیهی ابا الحسن علی بن الحسین بابویه القمی وفقک الله لمرضاته وجعل من صلبک اولادا صالحین برحمته بتقوی الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة فانه لا تقبل الصلوة من مانعی الزکوة واوصیک بمغفرة الذنب وکظم الغیظ وصلة الرحم ومواساة الاخوان والسعی فی حوائجهم فی العسر والیسر والحلم عند الجهل والتفقه فی الدین والتثبت فی الامور والتعاهد للقرآن وحسن الخلق والامر بالمعروف والنهی عن المنکر قال الله تعالی لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس واجتناب الفواحش کلها وعلیک بصلوة اللیل فان النبی صلی الله علیه وآله اوصی علیا علیه السلام فقال یا علی علیک بصلوة اللیل ومن استخف بصلوة اللیل فلیس منا فاعمل بوصیتی وامر جمیع شیعتی حتی یعملوا علیه وعلیک بالصبر وانتظار الفرج فان النبی صلی الله علیه وآله قال افضل اعمال امتی انتظار الفرج ولا تزال شیعتنا فی حزن حتی یظهر ولدی الذی بشر به النبی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا فاصبر یا شیخی یا ابا الحسن علی وامر جمیع شیعتی بالصبر فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین والسلام علیک وعلی جمیع شیعتنا ورحمة الله وبرکاته

٣٨٥

تول امری وزج عیوبی ‏ واکرم سوادی واکبر ودادی ‏ تقبل سوالی یا ذا الجلال

واصلح شئونی فانی کسیر ‏ ونور فوادی بنورک نور ‏ وحسن مالی فانی اسیر

ووفقت امری لا اتدارک ‏ الی غیرک لا تطلع الهی ‏ ومن غیرک یا الهی طاجد

وانی وحوبا العباد فقیر ‏ الیک النجاة الیک استجیر ‏ وان الامور الیک تصیر

اجرنا لعزنا الهی الهی ‏ فلو لم تجرنا لکن امن اصیر

وانت الذی الغیاث المحیط المدبر ‏ وانت القهار وانت المکین ‏ وانت المالک الملک فردا

فلو شئت اغنیته ومن حقیر ‏ وانت الذی لا اله الا سواه ‏ وانت الذی لا بلیه وزیر

وفاطمة الزهراء قرة عينه مجتمع الاحزان والعبرات ومسموم اولاد الزكي الحسن الذي

دم الكبد الجاري جفا الفعلا ومقتول اولاد البغايا بكربلا حسين شهيد الله في الفلوات

وزين عباد الله ذي الحزن والبكا علي ابن الاوصياء في الفلوات وباقر علم الاولين محمد

شبيه رسول الله ذو الدرجات ومظهر دين الصدق والحق جعفر ومظهره في الجهر والخلوات

وموسى شهيد الاشقياء [illegible] علي الرضا المسموم في الغربات ومعدن تقوى الله والجود [illegible]

محمد المحبور [illegible] النعمات وهادي الورى نجل التقي [illegible] النقي علي خير الخلق في الغفرات

والحسن [illegible] ابن العز والخيرات والبركات لصاحب [illegible] العصر [illegible]

الى الخاتم [illegible] الهي الهي اغثني [illegible] وصل عليهم افضل الصلوات

بحقهم وشفعهم في عبد عبيد عبيدهم عبيدك لطف الله في العرصات

و ماه خورشید در برج حمل آورده که از خط استوا تا دوازده درجه

و اهل [illegible] اقلیم از طرف شمال و جنوب داخل خط استوا است و عرض [illegible]

بیست و پنج درجه و بیست و [illegible] دقیقه است در وسط خط استوا است و در آن

[illegible] و در اماکن خط استوا که ابتدا از اقلیم اول است و طول النهار

دوازده ساعت و [illegible] دقیقه است و شهرها که در خط استوا [illegible]

شرق [illegible] و جزایر جاوه و بندر ملقه و شهر و جزیره [illegible] و جزایر [illegible] است و [illegible]

و جزیره سیلان و بندر کرچی [illegible] حیل صاحب ملک [illegible] اقلیم است [illegible] هندوستان

جانب [illegible] قدیم است و [illegible] و قلعه [illegible] سال

و [illegible] اکبر گویند [illegible] سال [illegible] قطع کنند و [illegible] سال

دور افلاک را قطع کند و صاحب اقلیم اول [illegible] خط استوا [illegible] درجه

و [illegible] از اقلیم اول [illegible] و اطول نهار [illegible] اقلیم اول [illegible] دوازده

و پنجاه و [illegible] و شهرها که در کنار اقلیم اول است [illegible] دو شهر

و [illegible] و [illegible] و کوه [illegible] صاحب اقلیم [illegible]

و [illegible] علما و حکما و اشراف و قضاة [illegible] بزرگ است و اورا

سعد اکبر گویند [illegible] قطع کنند و دور [illegible] دوازده سال

تمام کند خداوند اقلیم دوم [illegible] درجه و [illegible]

و سی و چهار دقیقه است [illegible] اقلیم دوم و اطول النهار [illegible] سیزده

ساعت و نیم است و شهرها که در کنار اقلیم دوم [illegible] معظمه و مدینه منوره

و [illegible] طایف و [illegible] قطیف و [illegible] هرموز و مکران و دیول و نهروالا

و [illegible] هندوستان و [illegible] کتاب [illegible] احمدآباد

و [illegible] صاحب ملک [illegible] است و [illegible] و اهل

سلاح و جنگ [illegible] و او را نحس اصغر گویند [illegible]

و [illegible] قطع کند [illegible] اگر مستقیم بود و دوری در صد و [illegible] سال تمام کند

[illegible]

یکی خواهشی شد ... [illegible]
زاقلیم ... [illegible] داد

اگر مجتهم از نقص خویشتم
[illegible]

مرا بود ازینها [illegible] تقدیر
[illegible]

زبان شیر [illegible] آلوده شیر
سواد [illegible]

[illegible]

[illegible] قدر داند
هلاک ... [illegible] خواند
در [illegible]

[illegible]

عطا کردی [illegible]

[illegible]

جهانگیر و جهان بخش و جهان دار
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولادت نواب جنت مکان شاه اسمعیل ... عد ۸۹۲ جلوس ...

وفات ... نور الله مرقده ۹۳۰

ولادت نواب ... شاه طهماسب ۹۱۹

جلوس ... ظل ... ۹۳۰

وفات نواب جنت مکان ۹۸۴

صلح ... سلطان سلیمان ...

۹۶۹

وفات نواب سلطان حمزه میرزا نور الله مرقده

عد ۹۹۴

فتح ...

۹۹۵

...

معصوم بیک صفوی

۹۷۶

ولادت نواب ... شاه عباس ...

جلوس ... ۹۹۶

وفات ...

عبدالله خان ...

۱۰۰۶

...

۱۰۲۰

[illegible]

قال الطبیب ...

که ماه کوه حسن ... کلاه ...

در آمده ... ازل ...

دیوار عنصر عالم ...

گنبد ... از ...

جهان ...

که زر ...

[illegible]

این نوروز تازه که در رنگ جمالت

منبع گنبد ...

شب ... که در زیر کلاه ...

برجوان حلقه ... فرمودند

عمری نوشته ... دیوان

[illegible]

[illegible]

تنبان مریمی فکندن نه بد بود   اکنون که کسیم از شرف داده
گر بوده درین شکم امرد بچی   از شعر خود شعله کار بود

[illegible]

ان نام کلک که شد از قاف   تا پاکی وی مکوس کس و روز نوا مراد
الحق که نجم بود چون او صوابا   مرز لعل آتشی سر کنده دلها

[illegible]

گر کلام ما بهم دیوار و در

[illegible]

۴۰۵

[illegible]

زتن به ره [illegible]

[illegible]

[illegible]

امور پادشاهی تقدیم پروران شاهزاده فردوس مکان حمزه میرزا که در آن ایام [illegible] روزگار [illegible] شان

با امیرخان [illegible] در مخالفت [illegible] میرزا [illegible] و مبادی نواب سلطان حمزه میرزا [illegible]

در صدد [illegible] برآمده [illegible] محمدخان [illegible] لشکر [illegible] زنده [illegible]

تقدیم سلطان حمزه میرزا می‌گذشت تا در ۹۹۶ [illegible] قزلباش [illegible] و در زمان

[illegible] و روز [illegible] سلطان محمد پادشاه [illegible]

[illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible] مرتبه [illegible]

[illegible] میرزایان قزلباش [illegible] هزار [illegible]

[illegible] علیقلی‌خان [illegible] شاه اسمعیل [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سال او بر کاف شد از صد و بیع [illegible]

هر که او را حال [illegible]

ازدم مخصوص شد بجایی | این صفیان زبان حالی | یا علی کی بود [illegible]

کز زبر عوام بابت [illegible]

[illegible]

هر که او پابوس [illegible]

[illegible]

الحمد لله رب العالمین والصلوة [illegible]

[illegible]

شاعر و وقوع زن و دختر شمار [illegible]

[illegible]

ز بس [illegible] این قوم [illegible] حرف بسیار [illegible] دارد

[illegible]

دل [illegible] آرایش [illegible] تا [illegible] جای [illegible]

[illegible] شهر ربیع الاول [illegible]

[illegible]

[illegible]

گر ز لعل تو زود دام خواهد شکست

این زنگ عاشقی میلی تو بود

گر چون لعل ... آلود

نگار رفتار جامی زند نام

شد این ... [illegible]

[illegible]

... دو آن نور امید نبود

چه امکند ادلم اشتوق جام

قضا ز نقش ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۲۹

[illegible]

بکلکش چمن گشت طاووس دم ‌‌ برون آرد از خون کبوتر زچم

بده ماه در بین دام گاه مجاز ‌‌ رگ شمع [illegible] باز

بیا ساقی آن [illegible] رنگ گیر ‌‌ بده [illegible]

شکار [illegible] طرف کنم ‌‌ [illegible] کنم

بیا زانکه زودتر شود کم بیار ‌‌ بجان خود [illegible] بیار

چو عمر [illegible] ‌‌ بیا زانکه لطف [illegible]

[illegible]

نوان دیده راز در نقاب ‌‌ اگر عشق آرد قضا را حجاب

کسی [illegible] انجام داد

مزاوره روز آدم حیات ‌‌ بده پر بده العفو را سکت

کمی [illegible] راح کرد

[illegible]

بهشت [illegible] ‌‌ زآن کو [illegible] ‌‌ چراغ فروزان [illegible] حیات ‌‌ که [illegible] حیات

[illegible]

عدل [illegible] اعانت [illegible] داد

استخوان [illegible] داد

[illegible]

۴۳۱

قول در بودن دسته

[illegible]

گر پرسش حلوا ز غنچه ...

که انبه زنگل دندان زنگل بر دل ...

[illegible]

سر فرو نیاورد و بلکه سیل عالم بالا کند و فوج حمار را در تحصیل لوازم صرف نماید و در بستان قطع تعلق

از علایق حمار نمود و قوت ارادی نبرد نا مفهوم موتوا قبل ان تموتوا بظهور رسید با وجود آنکه در مرتبه اند

از مضیق زمان و مکان بسوی اعلی علیین و جوار قدس رب العالمین می شوند و در اوج فضای تجرد بی افلاک

و عناصر متداعی با فنای داغ قرار قید بس آنچه در آن از هم جدا شوند

و زمان مختلف شد و در آن باقی ماند و اگر موت معنوی بوقت مطالب و رغبات بار شد

آورده که اگر فرض کنیم که یکی از گذشتگان که اعتنا بخط آن ندارد ... ولایت ... علیه

علیه الصلوة والسلام که از ذریت او باشد در مدت چهار صد سال که تا زمان اوست ... بوده همه زنده بوده

حالا زیاده از ده هزار باشند ... با وجود انواع ... وقوع اینگونه واقع شده

وسعی طلبه در استعمال ایشان ... در بلاد متفرق هستند و در هر ...

[illegible]

[illegible]

ور کاف بلند از نگونست | که در سرکشی تخت ناکه بخت

وگر لام باشد دلیرست و بیم | شب و روز باشد ور از بیم [illegible]

وگر میم باشد عدوان پر شر | که با کو نگونست [illegible]

وگر نون [illegible] شود تا امید | که کارش شود بسته با کلید

وگر واو باشد نگون زمان | [illegible]

وگر ها بر آید [illegible] | [illegible] و عمر دراز

وگر یا بر آید نگون کاروان | شب و روز [illegible] اندر جهان

[illegible]

باب ... در حکایات عقلا و حکما

[illegible]

۴۴۹

احوال الاکابر

احوال آدم علیه السلام

۴۵۱

قال قدم الى المتوكل رجل نصرانی ... [illegible]

... [illegible] ... فاسلم ... [illegible]

... [illegible] ... عليه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... فامر يحيى ... [illegible]

... [illegible] ... وقالوا ... [illegible]

... [illegible] ... يحيى ... [illegible]

وقالوا ... [illegible] ... كتاب ... [illegible]

... [illegible] ... عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم

... [illegible] ... انا الله وحده ... [illegible]

... [illegible]

وحرفنا ... [illegible] ... قال فامر المتوكل ... [illegible]

[illegible]

در کتب معتبره و در کتاب مستند ...

... و تاریخ ... کتاب ...

[illegible]

حضرت امام رضا علیه السلام در ... خط ...

ما مون ...

... الحمد لله ... والصلاة ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

سکه سلطنت در دار الخلافه اقبال بنام نامی [illegible] سکوک شد [illegible] بمعیار عدل [illegible]

چون سکه بنام شاه آراسته شد در [illegible] شد [illegible]

درهم [illegible] آراسته شد اقبال که [illegible] سلطنت [illegible]

از فال [illegible] اعظم [illegible] اکبر [illegible] دولت [illegible]

گیتی [illegible] زمان [illegible]

جمیع [illegible] ارکان دولت [illegible]

[illegible] اعتقاد دولت [illegible]

[illegible] السلطنه [illegible]

گاهی [illegible]

[illegible]

الحسن بن محبوب عن ... قال سألت ابا عبد الله
عن دية العمد فقال مائة من فحول الابل المسان فان لم يكن
ابل فمكان كل جمل عشرون من فحولة الغنم ... عن
... قال الدية الف دينار او عشرة
الاف درهم ويؤخذ من اصحاب الحلل الحلل ومن اصحاب الابل
الابل ومن اصحاب الغنم ومن اصحاب البقر البقر

عن ... عن عبد الرحمن بن الحجاج ... ابن ابي ليلى
كانت الدية في الجاهلية مائة من الابل فاقرها رسول الله
ثم انه فرض على اهل البقر مائتي بقرة وفرض على اهل الشاة
الف شاة وعلى اهل ... حلة ... فسألت ابا عبد الله
فقال كان علي عليه السلام يقول الدية الف دينار وقيمة
الدينار عشرة الاف درهم وعلى اهل الذهب الف دينار
ولاهل البوادي الدية مائة من الابل ولاهل السواد
مائتا بقرة او الف شاة

[illegible]

دگر گنج بادآور [illegible]

دگر گنج خاص [illegible]

دگر نامور گنج افراسیاب

دگر [illegible] سوخته

دگر گنج [illegible] افروخته

دگر گنج [illegible] بود

که بالاش [illegible] روان

که خضرا نمودند [illegible]

همان نامور گاو [illegible]

[illegible]

[illegible]

الهی ان عذبتنی فعبد خلقته لما اردته فعذبته

وان رحمتنی فعبد وجدته مسیئا فانجیته

الهی اذا ذکرت رحمتک ضحکت علیها عیونی

واذا ذکرت ذنوبی بکت لها عیونی

الهی ان کنت غیر مستاهل لما ارجوا من رحمتک

فانت اهل ان تجود علی المذنبین بفضل رافتک

[illegible]

[illegible]

۳۶۵
۲۳۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صلوات الله علیه ... علیه ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... [illegible]

امیر المومنین صلوات الله علیه ... محمد رسول الله ... [illegible]

و جعفر ... [illegible] صلوات الله علیهم ... السلم ... [illegible]

سادی و محفوظ ... امیر المومنین ... والحجة المنتظر ... زمینی صلوات ... و الملیکه علیهم ... [illegible]

صلوات الله علیها فوق ... امیر المومنین ... و علی و الحسن ... تعالی عنهم ... [illegible]

علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی ... رسول الله رضی الله ... [illegible]

و المقداد و حذیفه و عماره و اصحاب رسول الله ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و غافل نیست گر نبیند بشنود
اسباب طرب بجای باشی خوشنود
هم یار گنه راز اسرار
در رهان مکنند در تنهایی
در خورد و لیکن بهشت والای کوثر
گر راست شنوی یکی به بالای کوثر

تا گر نبرد دعای کاول بود
در رفانه دنیا مطلب کاکل جمع
عالم طلبی و عالم آزادی را
در رفانه اگر هزار صورت یکیست
این عالم عاریت گر کالا نیست
زین رو خلق گره فلک یکی اند

[illegible]

[illegible]

اول گذر از خیال بی عزت کن
زان تا نگری معرفت رسمی کند
وانگاه نظر بکعبه و دیر کن
از بهر چه بی دوست فراموش کند
مقصود همین آمدن است
از راکز زبان و همه بیند

اول گذر از خیال [illegible]
وانگاه نظر بکعبه و دیر [illegible]

[illegible]

کمانان خواهد اگر چه جانش تنگ است

خربا گرو جو ببرد اگر از عیب است

[illegible]

قال النور [illegible] الانبعث [illegible]

[illegible] فلما [illegible] قال [illegible]

[illegible] وصدق الله [illegible] رسول الله

[illegible]

خواهم [illegible] دارم

[illegible] دارم

سودا [illegible] دارم

چون سایه ز آرزوی [illegible]

کار دل ما [illegible] دارم

[illegible]

٤١٩

[illegible]

طلوع لکس

[illegible]

نشد طلوع لکس بر هم زنند فلک از رنگ

از خاک ادرش طلب و از دلم دهان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

۵۰۱

۲۴۸